

Scan: <http://www.new.dli.ernet.in/>
PDF: <http://www.KetabFarsi.com>

تاریخ فرست

جلد دوم

تاریخ فرشته

مقاله سیم روضه دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

مقاله سیم روضه دوم در سلطنت یوسف عادلشاه از شناسان اخبار کتبی روپران و چون آثار کشورستان کجاست این حکایت که حسن العاص

یوسف عادلشاه
چنین مشام جان این پی بضاعت رسیده سرخبل سپاه کامکاران شاهانه جمله شهر باران ابوالمظفر یوسف

عادلشاه ترکمان که فاتح اقبال و غرّه اجلال خاندان عادلشاهیه است از اولاد سلاطین عظیم ایشان روم آشور بابل

عثمان است چون پدید سلطان مراد در سنه اربع و خمین و ثمان ماه باجل طبعی در روم درگذشت پسر بزرگ او سلطان محمد

پی به نعت بر تخت روم نشست پادشاه کامکار توفیق آثار گشت بنامت ضلوه و حله برور بود حضرت مولانا عبد الرحمن جامی

قصاید با اسم او گفته بعد از جلوس او ارکان دولت حضرت متفق اللفظ و المعنی گشته گفتند چون مبادی خدا بجان

مغفور سلطان مراد شخصی ظهور کرده دعوی نمود که مصطفی پسر ایدرم با نیدیم و نزدیک بود که ازان منته و تزلزل در ارکان

دولت آل عثمان افتد هر آینه مناسب است که بجز ولی عهد دیگری از اولاد ملوک در قید حیات نباشد تا بدین

دیگر فتنه متولد نگردد سلطان محمد ناچار با ایشان عهد استمان شده لقب را بر او یک ایجابی یوسف اشاره فرمود ارکان

دولت بدو واره حرم سه آمده خواستند که شاهزاده یوسف را خنجر کرده بخانه اش حمله اطلاق خاص و عام بیرون زندند

سلطان محمد چون محبت بیش از بیعت بفرزند کوچک داشت از روی عجز با ایشان گفت که این طفل بکناه است مبادی

ارشد قتل او در گذرد و اگر بنا بر سلاح دولت و مصلحت امور ملکی است یعنی متبر کرده است مرا عیب میدهد تا وصال او را

شمرده فرود آید سپاه ارکان دولت با مادر پادشاه درین قدر قهر گشت مضائقه نموده مسئول آن عقیقه را احاطت نمودند

و آن عقیقه خواججه عماد الدین محمود که حسنی تاجر ساکن ساوه را که همیشه از ایران بخت و تقاریر ... بهر کار و بی بخت

حاجی محمد رسولی
۱۰۰۰

طلبه گفت که چند غلام فرودختی اگر در سرکار تو همش درین بیار تا بگفت خ غلام کریمی و دو غلام جرس در پیش آیتنا
 بموجب فرموده حاضر ساخت یکی از آن دو غلام جرس که فی الجمله شباهتی با شاهزاده یوسف داشت چنانکه کسی
 محظوظ شود خدیه قیمت وی تسلیم نمود و بخواه که حسابان گفت که چنین واقعه به پیشم آمده اگر یاری نمانی و حقوق آیتنا
 چندین ساله منظور داری از اموال و بخواه عالم ترا مستثنی سازم یعنی یوسف را در سلکت غلامان تو مقصوم گردانم
 تا همین لحظه اورا بلباس غلامان طبع ساخته روانه بلاد عجم کردانی خواهر یا بطبع مال یا پاس رعایت حقوق آیتنا
 متعین امر خیر شده مصوب یوسف در همان شب با قافله که متوجه بغداد بود روانه کردید و با خداوند کار ساز عهد
 که اگر بدمت با شاهزاده لبر تقد عواقب عجم برسد خمس مال را در ایران سرفرد بر قدیش صحنی حدس تیره و اصل سازم روز
 دیگر بموجب وعده چون ایوان و ارکان دولت سلطان محمد به روزه حرم آمده طالب امر موجود شدند آن ضعیفه
 کی از اجابت را که بگریه افتاده و اعتبار موصوف و معروف بود در آن شب اورا بمواجد بر بگانه و بذل نفوذ و بواهر پیش از آنکه
 از خود سه بود بدرون طلبیده و آنغلام معذور را هلاکت ساخته برسم سلاطین اندیا را در کفن چپیده فردا بیرون برد چون او
 از ایوان ارکان بود بهین جنازه را بجا شاهزاده یعنی بنوده بی تختش مدفون ساختند و خواهر عماد الدین محمود چون بسر حد
 بر او پس استقامت و نذر می که با خود عهد کرده بود وفا کرده شاهزاده را نیز از مردان او ساخت و از آنجا چون ببلده ساهه رسید
 در باب سال از سفارشش طبع فرموده همسر او فرزندان خود به کتب فرستاد در سال دیگر والده شاهزاده پنهان گشته
 تحقیق فرزند کی از مستردان خود روانه ساهه نمود و آنکس کیفیت فراغت در فاهیت شاهزاده و کس کلمات او بجا
 آورده از آن ماه که در ساهه بود کتابت به خط یوسف جهت والده اش گرفته بر دم شتافت و چون به اسکندریه رسید
 چاکر شریک کمال و نیم در آنجا توقف کرده بسال ستم خبر سلامتی فرزند و مکتوب او با در رسانید و آن مخدومه جهان لوازم
 بجا آورد و خدقات و مذورات به ارباب استحقاق عاید گردانید و در ایام مرضیه شاهزاده یوسف را مع فرزندانش عظمت
 و دلشادایجات و اسباب ازوان چنانکه کسی نداند همسر او همانکس اول ببلده ساهه فرستاد در آنوقت چون بجا
 عماد الدین و لبر هندوستان رفته بود مردم خانه او از گفتار و کردار عظمت آقا و خواهرش بر حقیقت حال آگاه گشته این
 سرفراز ~~...~~ خبر بجا که ساهه که از ارکان اف قویله بود رسید طبع در مال کرده و تقریبی بر آنکس چهار صد تومان

تاریخ فرشته

مقامینم روز دوم
۱۵۳

ایشان برفت و چون شاهزاده را در مبادی حال از اقصای گردش بگریزید و شازده ساکنی بر سه حمایت نگر سپری با یکی
از متعلقان حاکم سواد تراچی نمود و مخط شد و مسازت اختیار فرموده و به بلده قسم رسیده با خود مضموم کرد انبند که تا حاکم سواد منزل کرده
بوطن نالوف سواد رجعت نماید پس سر بکاشان و اصفهان نموده بشیر از رفت و چون چندی در بساطین و باغات اندازد رود
روزگار زو خنده آثار لعیش و عشرت گذرانید و خبر غول حاکم سواد شنیده خواست که بر کز اصلی خویشین سواد است نماید که از حضرت خضر
علی بنیا و علیہ السلام در عالم رویا کلمات مثل همزانی شکر لبان لغت فرادماند محاکات و لبران غم زداوارش ^{گفت}
می بابد که حکم قضا و قدر قطع عقل از مسکن تا کوس نانی و ساغ و مفارقت عزیزان و دوستان بجمع نموده عقب و پشت شمر را ^{حساب}
مقتل شده افعال عنان غنیمت بصوب هندوستان معطوف گردانی و از نشیب و فراز راه سعادت فرهم نگیرد بشیده
زمام اختیار بقاید توفیق سپاری که عقوبت زنجاری جهان با جهان بجان زین و زینت تم آغوش نوشته نماید معنی
و دنیوی قرین روزگار تو خواهد گشت لاجرم آن نیز ارج اقبال از آن شود و الوار بر کعب غنیمت سفر سوار گردیده کسیت بدین راه را از باد
ترود و تفرقه پیرون راند و پیوست و از رکنان و احوال قطع نظر کرد. ^{نشست} و سخن از لوح خاطر محو گردانیده بتاریخ ^{نشست} و ^{تصد}
و چهار بجزری عازم و مجازم سفر نمود که دید و از راه بندر جردن آشور بر نموز قدم صدق در شستی مراد نهاده و دهان زنت بیچون
در حمایت قاد کتفیکون در اینک زمانی بی محنت تلوفان آشوب نشان و طلاطم دریای سپران که در پلان از آن
می هر اسند بساطل بندر مصطفی آباد ابلح سید دوران او ان بندر مذکور از میامین حضور شاه یوسف ^{ملک}
سیرت طرادت بهشت برین داشت و طلایه نشاط و خرمی در رضای روح آسانی اندیا رضی آثار در حساب بود چنانچه
روزی از روز تابسان خوشید انوار کج فلک خضر پیرون خرامیند در حوالی و حاشی امکان جنت نشانه در این
اوقات به خضر آباد مشهور است چون نسیم بسحکای سیر میفرمود ناکاه خسته لغاتی که انوار مواهب سجانی
از چهره و کتایش ساطع و لامع بود سایه التفات بر سه نخل ایجان اعلی انداخت و به لطیفی که لطیف تر از نسیم و عطر
پاش تر از مسکن از فر باشد مراسم تقیث حال دوازده نقد احوال بجا آورده بجام آب زلال که در و کس اعزب و انجام
ظاهر و هوید ابوسه فرار فرمود و ان مستطش با دیده طلب بعد ادای مراتب و حادثا چون به آشناییدن جام سلسار عیان
متوجه گشت انجیات نجش از باب صفایینی خضر خسته لغات نظر جهان بین او غایب گردیده دیده صوری او از مشا به چلی عالم اریا

۱۵۴

یوسف عادلشاه

تعالیم عالیہ
رومیہ

نروم دنی ہرہ ماند صدق کلام مولوی معنوی ملک قلی طہور پست رستم کہ خارا پاشم محل نمان کشت از نظر یک لفظ
 خاں کشتم صد سال را ہم دور شد و آن مظهر ارادت قدسی و مورد سرورش سہادی مجدد البتہ حضرت ختم علیہ السلام
 تخاصم بقدر یافت خواجہ عماد الدین محمود کربستانی کہ بہ بند مصطفی آباد اہل بخرید مشغول بود روی توجہ بجانب احمد آباد پیداورد
 چون کربستان از احوال کیلاست از مرجم اعلیٰ سابقہ آشنائی میان خواجہ محمود و خواجہ جہان کادان صداقت و خصوصیت بسیار
 انجانب ہمزلمتی کشتہ از عمر شریفش بہ عقدہ مرحلہ طی شدہ بود خواجہ عماد الدین محمود تکلیف نمود کہ یوسف در مرابعہ و تہذیب
 در سلک موالی از اراکت پادشاہ کہ محات ایشان روح درونقی تام دارد و ملطعم گردان خواجہ کشت از معنی ابا نمود و چون مہمانہ دارم
 و ~~یوسف~~ کشت ناچار کشت قبل برویدہ نہادہ برین راز اسف جم اقتدار ملک التجار محمود کادان الما طلب خواجہ جہان ^{کشت} مطلع
 و خواجہ چون یوسف مصر عزیز را پیش خود طلبیدہ حسن صورت و سیرت مشاہدہ نمود و قہ بیت اور از خط و سواد و موسیقی دانی ^{بیت}
 سپاہیری بجا آورد و تجویز ارادہ اش کہ ذوال اول اوراہ نظامشاہ جہنی و والدہ اش محمد و جہان بیخ کرد و در جہان چند روز و دو غلام ^{کشت}
 برابر مسدودہ بسر کار شاہی و زوختہ من آنجا خواجہ عماد تسلیم فرمود و این است پچہ میرزا محمد سادہ از پدر خود خیانت الدین محمد
 در بر یوسف عادلشاہ قتل کردہ و اینچہ نواب شاہ جہال الدین حسین بن شاہ حسن بخر و امیت کردہ معنوی و محقق نقل مذکور است
 کہ جو اہرہ نام پیری کہ نسبتش از جانب مادر شبانان بھنیہ و از طرف پدر شاہ نعمت آتہ ولی درست میشدہ چنین نقل کردہ کہ
 عنفوان شباب در شہر احمد آباد پید رہ مجلس پی پی سستی دتر یوسف عادلشاہ کہ روزہ احمد شاہ بود حاضر کشتیم چون جشن و طوفی
 بزکت در میان بود اکثر عورت شانان بھنیہ در ان ایجن حبس آمدہ مجلسی عظیم منعقد شدہ بود از آنجا کہ قاعدہ زوجات بھنیہ کہ خطاب
 ملکہ جہان بی یافتہ ان بود کہ کشت محمد مروریہ بزکت کجا کردہ و بالای ان قبہ طلا در موضع کجا ہر غیب ضرب کردہ در روز حسین و روز ^{بی}
 تبرک بردن سہ استوار سیکرند بوعی کہ سلسلہای مروریہ بر پیشانی و با کوشش و عجب سرا دیزان میشدہ باران
 پی پی سستی کہ خطاب ملکہ جہان یافتہ بود در مجلس سلسلہای مروریہ بر سر بستہ بر جمع عورات حتی بنات شانان بھنیہ مقدم ^{بہشت}
 آئی از عورات کہ از دوران بھنیہ بود بر شہکت سبحان آتہ دتر یوسف عادلخان را این تہذہ و حالت دست واہدہ بر شاہزادہ ^{چو}
 ملکہ جہان کرد پی پی سستی جو اباد کہ اگر شاہشاہزادہ اید یا نیز شاہزادی ایم و از اولاد عظیم اشان روم ایم و کجائی کہ پیش ازین مرقہ
~~کشت~~ برینت حضرت مجلس میان نمود و چون خبر این گفت کہ در مجلس ملکہ جہان پی پی سستی واقع شدہ امیر ^{کشت}

تاریخ فرشته

مقاله سیم روضه دوم
ششم

بید بسید از آنجا که خبری عادت او بود گفت رنجی که مگر جهان پی پی سستی اندکی وقت که توست بسیار تریب التوید است
و هم تحقیق کردن آن است لغزش کی را برسم تجارت و رسالت بدرگاه پادشاهان روم دستاو دادند آنجا رسید و چون از عود
کهن سال سر پادشاهی تحقیق احوال خود موافق گفته مگر جهان پی پی سستی تحقیق انجامید و آنکه یوسف عادل شاه و اسماعیل عادل
رومیان بسیار میخواستند و وقت میداشتند این هم دولت قوی برصحت این روایت و آله اعلم بالصواب و یوسف عادل شاه
چون پرورش در سواد یافته است هرگز نه میان مردم آگاه یوسف عادل شاه سواد آشتی در درو میان سگت به نام
بوانی مشهور است چه که سوانی بزبان مندی چهارمین را میگویند چون یوسف عادل شاه به عتبار ولایت و شمشیر چهارمین
و کن زیادتی داشت بنابراین لغت شمرت یافت اما صحیح اول است که سواد را بوانی تحریف نمودند چنانچه در خط است
هر دیو به بگری تحریف نموده اند هر قدر بعد از دو سه ماه ملک التجار محمود کادان الخا طیب بخواهد جهان به استصواب محدود به جهان یوسف
عادل شاه را بسزوی خان میر آخور که یکی از غلامان رکت معتبر آن خانواده بود حواله کرده در سفارش دی قهصری کرد و عزیز خان میر آخور
که مرید بود و سگ خورده بود بسع منمات میر آخوری را با و رجوع سنا ته خود بر سر فرخت و او دیو که تکیه نمود چنانکه جده امر ضروری ^{صطلح}
یوسف عادل شاه خود نزد سلطان محمد شاه همین اکثر اوقات رفت معاملات بعضی میرسانید و چون در آن سنوات عزیز خان
میر آخور فوت شد و یوسف عادل شاه کس توجه ملک التجار محمود کادان الخا طیب بخواهد جهان مغرب سیدی رسیده بری است
اصطبل سه بلند کردید و بعد از چند گاه چون میان او و بعضی نویسنده محل میر آخوری ساز کاری نبود از آن خدمت استعفاء
مجلس نظام الملک ترک که در میان اترک ازان بزرگ تری بود متر و کشت و مجلس سلوک کای بجای رسانید که نظام الملک
اورا برادر خواند کیت لطیفی او زندگانی نمی توانست نمود و چنانچه وقتی که نظام الملک ترک را طر ذار برار کرده منصب یوسف عادل شاه
ببالائی رسانید و خطاب عادل خانی کرده همسر او خود به برابر برد و اما بعد از آنکه نظام الملک ترک قلع که که را پس از محافزه یکس
از تصرف راجه انوشیروان بر آورده در هار و ذوق بست یکی از راج پوتان کشته شد یوسف عادل شاه مگر شجاعت در مردا یکی است و نمود
کف در آنکه هجوم آورده بودند متفرق کردند و قلعه را مضبوط ساخته خود غنایم و فیلان را بدگاه آورده و همیش مستحق افتاده داخل امرای بر
در روز بروز ستاره اقبالش در طبعی بوده تا از جمله امرای عظیم شان کشت و طر ذار چا پور کرده دیده و شکری خوب و از آن
بعد از فوت سلطان محمد شاه جنی و پدید آمدن حج مرج در تنگه پیش از پیش بدر تریب سپاه کوشید و اگر

یوسف عادل شاه

میر محمد حسن از نزد خود خوانده مناسب از محمد فاکر گردید و در روز بروز وقت او زبان او شده در سند حسن و سعید و ثانیه علی سید محمد حسن و حسن و حسن
در دایمی در سنت دین و تسبیح هر کم آسید لیل صوب و الملک لیل غلب خطب میجا پور با منزه بی خوش خوانده
چرخش امیر ارتعج گردانید و یکی غویان و ترکان قریب چهار نفر پادشاهی او قرار کردند و شمشیر بسیاری از قلاع را که در قش
امرای سلطان محمود بود برود با زوی شجاعت از ایشان مشهور و مفتوح مباحث وزارت بود تا میجا پور وزارت کشنه تا را یکجا بود
دیوان خویش در آورد و بهمان سوزات لفظ خانی را شاهی مبدل ساخته خود را عادل شاه نامید چنانکه هر نوری است شانی که
از آن دو خد جلال سر بر سینه او را نیز عاوشه میکشند و چون آمدت نخت جوان عدالت نشان امانت بر نامه در کلمش شاهی شاهی
نهال اقبالت از جو یار فرزند وانی سیراب و شاداب کردید حبیب امراء و گیتی که در وقت پنهان آمدن از احمد پادشاه پسر در روز بود
باز نخبه دست او مشرف شدند و جمعی عظیم دست داده لغنی کلمی در کلمه او پدید آمد آن عرض از خط آمدن و چتر بر سر گذاشتن و پیشانی
نابره حقد و حسد در کانون سینه قاسم برید ترک که همیشه در فکر شاهی میجا پور بود شک کشیده به ترمراج پسر امراج مشهور که از نوب
بر اولاد سیوریای مستول شده از پادشاهی شیخ بنجر نامی برایشان اطلاق مسمی کرد نامه نوشت که سلطان محمود
شاه همی قلعه را بگردد و مدکل با جمع مضامین آن پیشکش شما کرده باید که شکر کشیده متخر کرده اند و همچنین به بهادر کیلانی
که بر بند کوه و سایر دریا با که با اصطلاح و کن کوکن گویند مستولی شده بود نامه فرستاده باحت و تاراج ولایت یوسف عادل شاه
ترغیب نمود چنانچه تراج بعد رسیدن نامه رانی را در راه با شکر بی ار مورد و ط فرادان برداشته روانند و از آب سمندر که
قلعه را بگردد و مدکل بگرفت و در خرابی دقیقه زد که داشت نه نمود و بهادر کیلانی نیز وقت شمرده قلعه جام کهنی را از تصرف یوسف عادل شاه
بر آورده و در اندکت جامع از نزدیکان که محرم اسرار بودند خیال باطل داشتند نامه صواب دشمنان بمساجد شاه عدالت چاه رسانیده
اضطراب نمودند آنحضرت ایشان را تسلی کرده گفت چون در حبیب امراء از ارواح مقدسه حضرت ائم معصومین سلام الله علیهم اجمعین
و از روح پرتو شیخ صفی استعانت نموده و می نایم لعین که بر اعدا مطرف و منصوره خواهم کرم دید پس عهد کرد که اگر از آن عقد مشک
کانت یا به خطبه ائمه شریف علیهم الصلو و السلام خوانده مذمت شیعه را در واج دهد آنگاه کس تپیر از قلعه را بگردد و مدکل کشیده
و رانی را در صلح کرد و چون ایشان از سب و عارت و تخریب دیگر ممالک دست کشیده به بهادر کیلانی را بگردد و تهر از حواسنی
مملکت خود را زنده بیاورد قضای وقت در پی استر و اد قلعه جام کهنی نشد و عازم تادیب و کوشال قاسم برید ترک کشیده با

تاریخ فرشته

مقاله سیم روز دهم
۱۵۳

که کمر منحل و برکت بلند کباب آید. پدر هفت نمود قاسم برید ترک از ملک احمد نظام الملک بجزی بقرع و درازی مدوست
 و ملک احمد نظام الملک بجزی با اتفاق خواجه جهان بکنی حاکم پنده متوجه دار الخلافه شد و قاسم برید ترک سلطان محمود شاه همنی
 بر او شتر از شتر برآید با اتفاق ملک احمد نظام الملک بجزی و خواجه جهان دکنی میمند و میره و قلب آراستد بجانب مسکو و یوسف عادل شاه
 که ریح کردی دار الخلافه بود روان شد و یوسف عادل شاه نیز در مقام صف آرائی کشته میمند بدریا خان و میره و بجزی الملک
 استوار کرد و خود در قلب شکر بانی کرده عصفه سکن برادر رضاعی خود را که در آن نزدیکی از سوادیه بکن آمده بود با یکدیگر منحل تیر انداز
 طرح فرمود تا هر طرف که احتیاج بود ملک افند مدد نماید و یوسف عادل شاه میره و قلب حریفان در هم شکسته غنیمت ساختند و ملک
 نظام الملک بجزی میره و یوسف عادل شاه را زیر و زبر کرده فخر الملک ز خمدار بدر رفت و یوسف عادل شاه اندیشه قاتل کشته
 میخواست که بجانب ملک احمد نظام الملک بجزی روان شود. آن اشاعه عصفه سکن رسید و گفت مرتب حکمت قاسم برید ترک
 و خود رسو که نیت حالیکه بجزی حکمت کرد آن بجزی خرابی حاصلی نه بود باید که با هم صلح کرده ابواب معصومت مفتوح دارند پس
 نظر همنی هم میان آمده لوازم صاحب بطور رسا بنزد و دو سه روز همچنان سواره بر پشت اسب چمدان را و ادع کرده بجز
 دولت خویش و اجبت نمود تا عاقبتی نماند. حال آنکه که قانع ایام امیری و شاهی آن عدالت پناه بطریق احوال در کلبا
 کرده است بگویند که این حکمت در توانی ندریک واقع شد. و ملک احمد نظام الملک بجزی در آن سو که نبود و خواجه جهان دکنی
 از حال اعلا زمره کباب سلطان محمود همنی بوده منتی متامل روزگار سوادیه و قاسم برید ترک شد و یوسف عادل شاه بجانب پچا لور
 با ملک احمد نظام الملک بجزی و جادو کیلانی مصالحه کرده با برکن در تختگاه پچا لور امسکد یکرا افتاده هرج و مرج پدید آمده بود
 و سب حادثه سبب هم اتفاقاً کناره پچا لور بجانب ریچوروان شد و در شامی طی مسافت نسبت حلال و فراغت بی زوال رخت
 نمود و قریب ده روز اوقات صرف شکار فرمود. شکارا کلن و سرخوش و شاد کام همی کرد منزل منزل خرام
 و بعد از آنکه کنار آب کشید از استغنیج و سنان همسان صاحب نظر رنگت کلن اخگر کردید در آن جایگاه مقام سب سر پرده
 کیهان و سمعت پر امون بسطارین کشیدند پس با نگاه کردون فرشت به اوج کیوان را او شسته جهانی دیگر پدید ساختند
 جهان بر سر پرده و بازگاه کدت تیر خور که از اوج ماه رنجه خند و نوک و نمایان زمین کرد از آسمان رونمان دور کنار
 و جای بسطارین کشیدند با کله اسب بر دام و ششاه و آن سمنه نام نازک بدنان سر ققامت در شوخی و دلبری

یوسف علی شاه

بر یک شش ماهی مردی که این تفریح پسندید و استماع لغات و کسب ...
 خوش اسماں خنیا که در تبرستان به کسب خود در آن زمان ...
 بهار امی از ماغز اول به کمال و بلا را با خود بوی و رنگ ...
 از سیب مدام از می لعل فرمندی بینا کس بهم خبر و تی و در آن ...
 حسین قزوینی که عمارت تمام در سازه کی داشت این نظر آید ...
 موثق و ضعیف ساخته با بخت عانی و ساز خوانند در فل قبول ...
 شامی انعام یافته در صورت اکثریت تب بدام و آب باقی علی ...
 پیدا کرده عارضه تب و لرزه و سر و بجه سید چاکر و ماه در کنار آن ...
 به انجام خلاق می پرداخت مردم امکان رطبت او شد چنانکه این ...
 کبار آنطرف صلاح و به درانی را در او داشت با میت هزار ...
 دانه را بچو رکت عطف بیک آنجا و سایر آن سپاه اسلام را ...
 از او به الطایر است مؤمن و چون تیر و عاهدت اجابت رسید در ...
 در کج بکشاد و به بدن نیست هزار بود علی و فضلا و سات ...
 و میت هزار چون و کبر خواجه عبد الله بر روی که از ولایت ...
 مسجدی بنا نماید و ساری در کمال رفت نزد یک آن مسجد ...
 منیان بس و می رسانید که در آنجا از لب سمندر که شد ...
 آنده مخصوصین صلوات الله علیه حکم ساخته بر عرض سپاه ...
 خدیو کلک قدیمی تستان بنام و با بشید سپاه آید باین سوزی ...
 عظام بهرام صولت و ادیان کینه کوس و افر شوکت بر اسبان ...
 و این کشته میدان شان و آمدند بهشت هزار سوار و امیر و ...

تاریخ فرشته

مقاله دوم روز جمعه ۱۳۴۴

در بخت فرستادن اما میرزا جانگیر حمید بیگ و دادو خان که از امرای شمشیر زن بودند توجه شده گفت مرا چنان بگویم هر سدی که بتوفیق
 جسته پیشت با این سپاه جنگ می شد تو حواله بشکر روم آورده چهره منقهر توانست بدو رسد سکن در ابدی هم این مرا که کون
 مرتب در هم شکسته سپاه روی زمین با توان از هم پیشید پس مناسب چنان می بینم که استقبال خصم نمایم در ایات حضرت ایات
 بدان صوب حرکت داده دمار از دوزگار اعدا بر آوریم مستعان دو لقاوه مرا طاعت بر زمین نهاده زبان سخن سازی بد جوی جلالت و سر بر آید
 بر کشادگی از ایشان که انجام اطلاق سر مست بود این ترانه مترنم گشت **برایم که چون دشمن بکمر کسب در غم زدم شد دلور که بگذ**
کران سگت و شمشیرت سر در دست او را کنم بریزد و دیگری که بر جاده عبودیت مستقیم بود بخوای این کلام تکلم نمود در آید اگر دشمن تیر خنک تیر بیا
 بیجا بسان سگت ز آفتاب شاه شجاعت نشاد خدیو جانگیر پاک اعتماد بقلاب مرئی ز بوشش کنم بغرب سنان عرق خوش کنم
 و شاه اجداد عرض سپاه بر جناح استجالت توجیه مسکر حرفان کج اندیشگی دیده و با نکت حاصله مقابل ایشان آمده زمین را بر ابراهیم فرود
 تا از طریق احتیاط در هم نبردند و مشغول شدند و شرایط هویشیاری مرغ داشته دو اندوه زور در آنجا بر بردن یکسب مسیح روز شنبه ماه ربیع
 سنه ثمان و تعیین دشمنان از طرفین صغیرا آراسته شده قضا سلسله جنابان فتنه خواب آلوده گردید دوران و تکرار دولت مخالفان را
 وقت فرو نشستن نوبه خانه را روشن میکرد در بدایت حال غلبه و فروری جنب ایشان شده که ضایکان جهان چون زلف تفتحه میان
 از باد سبک باد بر هم گشته قریب پانصد بار در شربت شهادت چشمه آثار قیامت پدید آگشت اری چراغی کان زو خواهد نشستن
 کند وقت مردن خانه روشن در وقت یوسف عادل شاه جبرایی خلفه آنجا پادشاه ساراه از سپاه بکناری رفته وقت نمود بجز بود با
 و غیر شیده تعانه نوانند از غرض اول میرزا جانگیر قتی با پانصد سوار داخل در کباب هلال آسایش مستعد کرده آنگاه دادو خان با هفتصد نفر جوانان
 در اچپوت آمدن فی الحال جلقی پدید آمد یوسف عادل شاه اندیشه بود که چکار کند در آن آناسه چنگت جهاده اوز بکنگن سواران اتظام داشت
 در رسید و عرض داشت که من در نامه جنگ بچنگت مخالفان امیر گشته چنانکه اسب و اسلحه را بید چاره مرا سیر میر شستافتم ناگاه در
 جوانی از خانه زین جسد شد من جلوی نموده پیش آنکه او خود را در یاد بران اسب سوار شدم و بتساب از سر که بآمده خود را بقمه بپوشان
 رساندم اکنون که وسیع شریف ایشان در دستم بخود داده در کمال غلظت تباراج دعوات مشول اندک شاه و کون تبار چون که در احوال بر
 امید است که شب یلدای همان بنده شیدم قمع منور کرده یوسف عادل شاه برای زین سبکبند بهانه تحسین طبع فرموده و به نوبه طاعت
 مستطرد کرد پس در پی وقت در سگت با ستم بر او پانصد مرد کارزار **همه سبک و بیچاره در چو شیران آشفته در کارزار طبل سینه**

تذکره

ذوق و ذوقه بسبب لشکر خرم فرموده ^۲ دانشجویی شکر نیک خواه به بزین آقا جان که تریح چون شکر خود را تباراج دید و خشم شکر افکن جان ^۱ تبارسیم ^{۱۵۴} بدو
 فرصت کرد آوری سپاه نامانها با هفت هشت هزار سوار و بسیاری از پیاده فتنی جزا و سیصد فیل که در کاب رای زاوه بودند بمقابل
 و مقابل شتافت تا یوسف محرم شجاعت و جلالت فرصت نداده حمله شیره بر قلب آورد و چنانچه دلیران زرخواه چین سینه بر زمین شجاعت افکند
 بازو بلیغ و سنان بر کشادند و بعد از آن اسبان خبار سحر که با آفتاب چهره سر و ماه گرد ایند بزوغیکه بجمام خون اشام که جلاد فلک می نامند
 انکت حیرت بدندان گرفت و شسوار مضار افلاک که تحت نشین ایوان این میلی حصار است و لب و عنق و پشت نشست
 بر چرخ بر باد فنا خاک محک بر آب داده آب حیات آتش سنان پکان چون در محرم دل گرفت با حرب و چنانچه سر سرتو مکان که تیر
 همچو سنبله در دل برای کینه چو قامت جانان روان سنان بر شکان محرم بر رسم قرین چشم زده چو دیده عشاق عاشقان
 فی الجمله طریقی در این که دار بودند که نیم غایت از عب و ^۱ و ^۲ و ^۳ و ^۴ و ^۵ و ^۶ و ^۷ و ^۸ و ^۹ و ^{۱۰} و ^{۱۱} و ^{۱۲} و ^{۱۳} و ^{۱۴} و ^{۱۵} و ^{۱۶} و ^{۱۷} و ^{۱۸} و ^{۱۹} و ^{۲۰} و ^{۲۱} و ^{۲۲} و ^{۲۳} و ^{۲۴} و ^{۲۵} و ^{۲۶} و ^{۲۷} و ^{۲۸} و ^{۲۹} و ^{۳۰} و ^{۳۱} و ^{۳۲} و ^{۳۳} و ^{۳۴} و ^{۳۵} و ^{۳۶} و ^{۳۷} و ^{۳۸} و ^{۳۹} و ^{۴۰} و ^{۴۱} و ^{۴۲} و ^{۴۳} و ^{۴۴} و ^{۴۵} و ^{۴۶} و ^{۴۷} و ^{۴۸} و ^{۴۹} و ^{۵۰} و ^{۵۱} و ^{۵۲} و ^{۵۳} و ^{۵۴} و ^{۵۵} و ^{۵۶} و ^{۵۷} و ^{۵۸} و ^{۵۹} و ^{۶۰} و ^{۶۱} و ^{۶۲} و ^{۶۳} و ^{۶۴} و ^{۶۵} و ^{۶۶} و ^{۶۷} و ^{۶۸} و ^{۶۹} و ^{۷۰} و ^{۷۱} و ^{۷۲} و ^{۷۳} و ^{۷۴} و ^{۷۵} و ^{۷۶} و ^{۷۷} و ^{۷۸} و ^{۷۹} و ^{۸۰} و ^{۸۱} و ^{۸۲} و ^{۸۳} و ^{۸۴} و ^{۸۵} و ^{۸۶} و ^{۸۷} و ^{۸۸} و ^{۸۹} و ^{۹۰} و ^{۹۱} و ^{۹۲} و ^{۹۳} و ^{۹۴} و ^{۹۵} و ^{۹۶} و ^{۹۷} و ^{۹۸} و ^{۹۹} و ^{۱۰۰}
 دینده سعادت و تقبال و واسپ به استقبال کوب جاوه و جلال سید و طعت قح و فیروزی از کارخانه میفرموند نیشه بر قامت فایز
 راست آمده زمانه بدین ترانه شرمگشت ^۱ چو پرو است که آقبال در جهان آنگه چو غلغل است که دولت بر آسمان آنگه چو پشت است
 که در کردن رفیع فرمان طلوع راست شامه نمان آنگه دوست فیل و هزار اسب و سیصد گن چون جواهر آلات و دیگر اسباب
 و امتعه نفیسه بگذاشته نشد در آمده و تیراده و تیراج کمال آبر راه همچو میوه درانی زاده که زخم تیر داشت در راه بجهت پوست و تیراج بر بالک است
 و چون امرای دولتهای معارض او شده علم مخالفت افراشد یوسف عادل شاه را خست شده در آنکند مدتی قلعه مدکل در باجو در آن تصرف
 کفار بر آورده به محترم خود سپرده مطرف و منصور بجانب بلخ او در معاودت فرموده و در شاه میروستو رفان که در مکرین مال بود و درت مسجول
 عادل شاه میبند شینه ام که یوسف عادل شاه را چون از راه بلخ که گشت شد بالای بلندی که در آن نزدیکی بود و در آنجا کتب فرو گرفت
 در حضورت از محرم پر کند که در او جمع شده است هزار کس از نوین و ترک در ظل پایتیش دید آمد نگاه بر آه سیله داده به تیراج
 پنجاه خست که رای بلخ که پادشاه بزرگ است و من از جنک خود پیشامم اگر عذر تقصیر پذیرد مرا از منسوبان خود ششده این ملک است
 همیشه بر جاوه مطاوعت و متابعت مستقیم خام بود بباران تیراج غریب خورده قبول امینی که در برای مسلح و ایفاء عهد و پیمان با اتفاق را تیراز
 با دو نسته هزار کس که گشته باشد و در کارانی آمده بنشت و یوسف عادل شاه با چهار صد کس از تنهایی نزد وی رفت و از مقصود حرفی چنان گفته و لوازم
 مورد ظاهری بجا آورده از پیش پانی برخواست و غیر سبک که خاصه او بود و غیر از زور و جنک بی گشیدند با بر سخت در انصاحت کشید پس

تاریخ فرشته

عالم سیم دوم و دوم
۸۵۴

جوانان و بهادران که سواره وی بودند و بر کدام خود را با یوچی برابر میکردند و از غیر خجسته شنیده و استند که صیت یکی و متب بشیر بود
 به یکبار جلوه فرج تراج آوردند از آنجا که امرای پهلوانان فریب یوسف عادلشاه خاقل بودند هر کدام با معدودی از نوکران آمده آنها نیز همه یکجا مجتمع بودند و پناه
 پفس و نیش و تکت حجت مده سینهای نوشین را سپر تیر برای صاحب خود ساختند و رای داده را مع فریب کریر زینسرونی کردند و از غیر خجسته
 از امیران و اعیان مملکت پهلوانان که کشنده و شاه عدالت پناه در آن روز شش هزار دشمنان بست مبارک مجموع و بی روح حسا
 و سایر علوان کمال جلالت به تعظیم رسانیده بعد جمعیت اعداد نوشته و چون کفار را فرست کرد و روی چیری نشد خزانه و اسب و فیل
 ایشان کین بندگان محلت نشان نهاد میگری کردانی انجمنی جهاد کرد کون شود و او روی پس از آن در میان موضع سوختنک بهادری
 امارت داده و بخلاب بهادر خانی سردار ز نور و پنجاه فیل و یک کنگ یمن بوی کشیده به تخییر و تخلص قلعه را بچو رود کل نامور کرد و اسب
 و چون سوختنک بهادری انظار با کسب بره قول و امان در دست چهل روز دستور و معراج ساخت عدالت نیامه از آن حدود کوچ کرده بکرزالت
 شافت و از زیدین سیم این فتح نامدار و بدست آمدن خزانه و فیل و اسب بسیار از آن رای پهلوانان و جوانان است و شوکت شاکل
 اقدار در خاطر صغار و کبار قرار گرفت و در حال اقبال او نشود و نای تمام پذیرفته و صیغ شریف دلشاپی او نهادند و آنحضرت از خیمه پهلوانان
 دو دست جامه منسوج بزرگ اطراف آن بطنهای موضع ارتست بودند و چهار اسب که زین و دلبام موضع داشتند و بر موت و پای آنها فیل بر
 بسته بودند جهت شاه محمود جنی بسم هدیه فرستاد و بعد از این در مکر و فرغ بهادری کیلانی و استیلا قلعه جام کند می خنده میخواست که
 در آن اثنا شاه محمود کجراتی ایلچی تیر بان خیره سردار شاه محمود شاه بهمنی فرستاد از بهادر کیلانی که مردوشن جانگز است را که بکر مظهر فرست
 گرفته بودند شکایت نموده بهنجان در شت پیغام نموده که اگر از دست شما در آن خطایق نمی آید با جانب پیغام نیتاکی از سر در آن
 فرستاده نیت و با او شکر دانم و شاه محمود شاه بهمنی بر این موفی قاسم برید ترک عبد الملک ششتری را که از شاه میر اندوخته بود
 نزد یوسف عادلشاه فرستاده برای دفع بهادر کیلانی طالب مگت کرد و یوسف عادلشاه آن مضمون را از خدا خواست و بر شاه
 منت گذاشته چنزار سوار اتحافی بسر کردی کمانخان و کبی در خایت استعدا و بد و شاه فرستاده و جوانان با کوه با در کیلا و اعیه یوسف عادلشاه
 بخاطر آورده در حالی که حاجی کسیدی تزلزله بوده بود شاه از اسب کشنده گذشت متوجه آنطرف شد بهادر کیلانی تاب مقاومت نیامد
 به بلکه آن کجیت و شاه مجامه مشغول نموده بعد دو سه ماه قلعه را به امان ستم ساخت و خواست که جوانان جان جیدانی آنجا طاعت الملک
 سپرده پیشتر بود که قاسم برید ترک مانع آمده معروض داشت که این قلعه یوسف عادلشاه تعلق دارد و اولی آنست که در خوشنودی آنحضرت کشیده
 بر پیش

یوسف عادلشاه

برداشتن سپاه شاه را یعنی مهابت طبع افتاده قدر با کمال آن دینی نیز نسبت سپرد چون به بلاد کیلانی از بیم آنکه مبادا یوسف عادلشاه اینجا
 دیگر بولایت او برآید به قبه مکه آمده بود شاه متوجه آن بکشید به بلاد کیلانی به کله و تاله پناه برده دست در حرکت کوشید و بعد از آنکه شاه
 با محمود فرقه حرکت را اتفاق افتاد اکثری از لشکر بهادر کیلانی به وزارت شاه آمدند بهادر کیلانی که از دوازده سالگی کوسن بهادری زده با سهولتی
 کشته شد چون بعد از میر سواحل دریا کوبالی میجا پور رسید یوسف عادلشاه عطف فریکت آغاز با جمعی از اعیان با بر روی شاه فرستاده التماس
 قدم بوس نمود و شاه بشورت قاسم برید ترک در دروازه احمد آباد رسید که دانیده خود با بدکت مردم متوجه میجا پور شد یوسف عادلشاه
 با استقبال شاه را با اعزاز و اکرام تمام بشهر آورده مدت ده روز درون قلعه ارگت میجا پور که در آن نفوی ابرج و سنگت ساخته شده
 در عمارت ککن فرود آورده ضیافتی که لاین کمال شان کبار باشد بطور رسانید و بیت فیروز چاه آب و چهار غنچه مرغ و دیگر کتھای
 نفس بسم پیشکش به نظر شاه در آورد و شاه یکتیل میان قبول کرده و باقی پس فرستاده و مخفی پیغام نمود که این چیزها بمن خواهد ماند و ما هم برید
 ترکت خواهد گرفت بخرانت که بطریق امانت نزد خود نگاه دارند و بعد از آنکه مر از استطا و خلعت رسانند تسلیم نمایند یوسف عادلشاه اگر
 قادر بر دفع قاسم برید ترک بود لیکن صلاح دولت خویش در آن ندیده جواب داد که اینکار بی اتفاق ملک احمد نظام الملکت بحری و فتح الله عماد
 الملکت صورت پذیرفت هر گاه شما بر دولت و سعادت بتحکامه تشریف برزند هر روز استغاثه با نظر می آید و علاج می نمایم شاه
 ازین بود بقضای این مصرع که چه یقین نیست کانهم خومت مسرور گشت و یوسف عادلشاه روز و اربع بیت و پنجاه و چون لغت
 پنجاهی شباه رسانیده قاسم برید و قطب الملکت حمدانی را به پیشکشهای لایق حورسند بازگردانند و در سینه احدی و تسخای دست
 دنیا و خواجه سدرای حبشی که احسانا با دکلر و سانو و تکر و اندر و کوبی و حبیب پکنات و قلع با این آب حیوره و تلکات در تصرف داشت
 خواست که چو دیگران خود نیز بخواند که کرد و بعد از آنکه شناسائی با ملک احمد نظام الملکت بحری استوار نموده پیغام داد که فتح الله عماد
 باستظهار یوسف عادلشاه ملکت برار کعبه تصرف در آورده زمام شاهی بقضا اقتدار خویش دارد چه باشد که این دوست صادق و عادل
 هم با جانت شما مضرب شاهی فایز شسته بنده آواز کرده چون ملک حسن نظام الملکت بحری دستور دنیا در فرزند خوانده بود اما شش لازم
 داشته تجویز آن نمود دستور دنیا خلد آن ملک بنام خود خوانده و بسیاری از قضبات و مواضع را که در تحت دلا غلام بود متصرف گشته
 مردم قاسم برید ترکت را از آن خود و بیرون کرده قاسم برید ترکت مضرب گشته شاه را بران داشت که از یوسف عادلشاه طلب گشت نماید
 یوسف عادلشاه اجابت نموده عطف فریکت آغاز با امرای معتقد به فرستاده و شباه نوشت که اگر من خود می آدم ملک احمد نظام الملکت بحری

مخالف سیم روضه دوم
 ۲۵۵

نیز بود دستور و نیایشگر میکشید و بخت طوفانی میشد پس نو عهد مکر حل نمایند در آن اثنا خبر رسید که حاجه جهان دکنی که بشیافت و دروا
مشهور بود بفرموده ملک احمد نظام الملک بجزیره خلاصه شکر احمد کرده بعبت بر چه پاتری میاید و ملک احمد نظام الملک بجزیره هم در
انجام سفر است ناخذ انحراف خود نیز ملک دستور دینار بخت نماید یوسف عادل شاه صلاح در آن دید که خود هم توجیه نماید پس انجبار کرده
بشکر خویش ملحق شده قاسم برید ترک را به حیل طلبیده با اتفاق توجیه حرب دستور دینار گشت و دستور دینار با بخت نیز سوار گشت
نود و دوازده هزار سوار ملک احمد نظام الملک بجزیره جهان دکنی بمیدان حرب شتافت و چهار ماه جنگ در راه تا از مردم مساعدت بخت
سگت خورده و سبکگیر شد قاسم برید ترک بشاه کفر حکم قتل او حاصل کرد و یوسف عادل شاه علی الزعم قاسم برید ترک کسان بخدمت شاه کفر استاد
شفاعت نمود و خلاص ساخت جان جاگیر حسنا باد کله که را بروی مقر فرموده و اگر حازم مراجعت گشته پی که شاه را ملازمت نماید متوجه بجای آورد
شاه و دستور دینار نیز سبکساز خود فرمود ملک احمد نظام الملک بجزیره که بجاییت دستور دینار بجای برکنه بر سر سیده بود و او هم از بنام جاگیر کفر گشت
در سنه ثلث و تسعایه شاه محمود شاه بعضی صده یوسف عادل شاه ستاه پی پی سسی را که طبل گهواره بود برای سپهر خود ستاه برده احمد خواست کاری نموده
ایضا حش و طوی لبه حسنا باد کله که را اختیار کرد شاه و عادل شاه با نظرف شتا قندود دستور دینار از آمدن حضرت به حسنا باد کله متفرق و فرم
گشت در وقت یوسف عادل شاه محلی بشاه پنجاهم کرد که بسبب پکنات دستور دینار میان ولایت من دشاه فاصل شده است که اگر انجا
اها ده دفع قاسم برید ترک در خاطر دارند می باید که آن پکنات را بجاکیر من مقرون دارند تا بدان بجای جمعی از مردم عمد در انجا گناه داشته بخت
رضت ایلیان نام و قبل از آنکه ملک احمد نظام الملک بجزیره دار کرد و قاسم برید ترک را از میان برابرم وز ماینگر رضت داد و یوسف عادل شاه
آن حال را متصرف شده دستور دینار پناه قاسم برید ترک برود چون قلب الملک بیدانی که در آن سفر همراه بود به یوسف عادل شاه
متفق شد قاسم برید ترک خالیف گردید بجای و دستور دینار و حاجه جهان دکنی و جمعی دیگر از امرای هندی ترک دعاقت شاه کرده
بالذرفشده یوسف عادل شاه قلب الملک بیدانی را بر داشته بر سر ایشان رفت و پس از حرب صعب فایق تده بگردام از امرای غنم و
بطرفی شتا قندود در جنگ گاه خالچو زعبت انداخته و شاه عدالت پناه را دست گرفته تکلیف نشتن نموده عدالت پناه بیدار سببا
و توضع بسیار بشاه برکت فرشتن متحاکم شتا زهر کو یوسف و حکایت در میان آوردند و قرار دادند که سال دیگر به اتفاق ملک احمد
نظام الملک بجزیره واقع شده عادل الملک لشکر کشیده یکبار قاسم برید ترک را متاصل سازند و چون ملک الیاس بدان جنگ گشته شده بود
یوسف جاگیر و مضب و پیرا به سپهر کیشش میان خود مقرون داشت خطاب بین الملک بخواست و در داغ شکر شاه کرده بدار انحراف بجای آورد

و سال دیگر عازم استیصال دستور دینار شده لشکر برکشید و چون ملک احمد نظام الملک بجزی رخت برق و باد بجاگفت، متوجه نیازی به مخالفه سیم روضه دوم
 یوسف عادلشاه بجوابی میدیشتانت و از طلب الملک بجوانی و فتح آتیه عماد الملک در خواست ملک احمد نظام الملک بجزی از آنست
 اگر بمش طولانی نشود بساط نزاع در نوشته باجمه گرفت و در سال دیگر رای زمین و محل دورین یوسف عادلشاه اقتضای آن نمود که با ملک
 احمد نظام الملک بجزی طرح دوستی بکنند در توسیع ملک سعی نماید باین طریق نزد ملک احمد نظام الملک بجزی در نوشته که
 ملک دکن مرتبت بس مخر کجایش امنیه حکام ندارد و فرصت است شمارنده و دولت آباد و سور و کانه و پونه و جاکه را تا بخش کرده و بجز
 دستور دینار و عین الملک را تصرف شوم و عماد الملک با کبر خداوند خان حبشی با بچکت متاور و طلب الملک بجوانی ملک تلک
 در تصرف داشته باشد و نگاه میدرم قلیلی از صفات آن قاسم برید ترکش متعلق بوده بیکدام حمایت دیگری نماید و کمال اتحاد و یکجائی
 با هم داشته باشد تا بر مطالب کنندگان احوال حکام دکن مخفی نماند که چون تزلزل در دولت جتینه پیدا شود و در آن در استقامت و تقویت
 خود کوشیده و هر جا که بود کرد آوری خویش نموده اند و لاغری کرده سربدگری فرودینی آورده و چاکریارنده نفر جداگانه علیتی به پنج
 تصرف در آورند یوسف عادلشاه در پهاور و ملک احمد نظام الملک در خمر و فتح آتیه عماد الملک در برابر و طلب الملک بجوانی در ملک
 و جانب خوبی پهاور تا گاروریای شور پرکانت بزرگ مانند مرغ و کبک و کله و قلاع متین چون پاله و کوره بهاد کیلانی به تصرف خویش در آورده
 که بعد از کشته شدن او بکرم شاه محمود شاه جنی ملک الیاس القاطب بعین الملک مقرر شده پس از او به پسر بزرگش میان محمد که او محمد
 عین الملک یافته بود قرار گرفت در طرف جنوبی پهاور میان خمر سبزه و پای تخت بید پرکانت همه همه مثل جنوبی دارند و حسب نام
 کلبه که در باکاهی دلی و کبیر و جنوبی و غیره دستور دینار بقبضه قدرت خود در آورده و این بر دور انچه باید یوسف عادلشاه در میان برداشته
 انولایت را بولایت خود منظم ساخت و بهلوی ملک احمد نظام الملک بجزی نیز در کس علم استقلال افراشته بودند یکی در پهاور
 دکنی که قلم بریده و سولپور و ولایت نواحی این دو قلم متعلق بومی و برادش بنین خاندانست دوم زمین آدین علی ناس که پونه و جاکه و چاکر کنده
 و قلم دیدار چوری را متصرف بود و قلم و ولایت دولت آباد را نیز در برادر ملک و چه و ملک اشرف داشتند و حکام این ولایت را پهاور
 ذکر کرده شود ملک احمد نظام الملک بجزی بر انداخت و در برابر نیم خداوند خان حبشی شرکتی فتح آتیه عماد الملک بوده محکوم و توار و کرم
 در تصرف داشت و اذاع آتیه عماد الملک متناصل گردانید و در پای تخت بید خود قاسم برید ترکش استیلا و استقلال بجز سانبده بود
 آتیه بعد در سل و در سایل و قرار مار بطریق مذکور یوسف عادلشاه تخت فرامی بطلب میان محمد القاطب بر عین الملک فرستاد و چون یوسف عادلشاه

بود که این شبی و شست اندر فرمان دارم شادمانی بجای آورده گشت گنگن غلامی سیصد نفر
 خود را بسته به چنین غایت سرفراز ما حمله پس در طلبه که کرده که هر چه بد گشت
 باشی هر از سوار تمام بران از کوه رو به پهلای شد درین دفعه و غلبه حاصل شد و در این
 ممتاز کرد این دستور و بیار معانی را نوید کردیده با میر برید که در آن روزی با این
 در سعادت من حتی القدر و بکشید این هر امیر بریده بر آرزو سوار بگشت او فرستاد و دستور و بیار بر سر دست و سعادت بر کنار
 خیر و هر گاه ترغیب ساخت و در آن جهان کنی که او نیز بدستور دستور و بیار بر سر روی داشت میوه ای که بر سعادت کتک او تمام
 بجوی در سگت فرما و ایان مسکن باشد از گناش حضرت باغی بود و از ملک احمد نظام الملک بجوی در این
 به اتفاق برادر خود زین خان سعادت دستور و بیار در فرخ شد و چون ملک احمد نظام الملک بجوی را مشول تیسر طبع و دستور
 سلطان محمود شاه کجراتی دید با طر بسج با چهر از سوار بدستور و بیار میوست و او از اجتماع سپاه بنایت مسرور شده زبان باف و ک
 چاری ساخته و اسلحه شکر قسمت نمود و چون این اخبار بسج شاه کردون اقدار رسید از مقدمه قوطیست غیر منتها دانسته بر تو
 خاطر انور بر وضع احدای طلعت میرا تخت و با وجود نور استمد او ختم اینک اقبال و نوم حسب الی خوده خرا که از برای پهاگر بدست
 آورده بود بدین رخ بر لشکر پاشیده و به قطن تمام با وجود ظفر نمود و بجانب محک دستور و بیار روان شده در خنسی لشکر کار خیم خیر
 و هر گاه باج هر ماه رسانید و روز دیگر حسب فرمان قضا جریان عساکر حضرت مظاهر در نهایت شوکت و اهت سوار با این که در دست
 او از کونس و کور که در بر خور و قناره در کیند کانت انحرافا خند عبده حشر یار یوسف خنار و موید بتانید کرد که در خنسی نقش بر کونس
 برآمده و چون بسیار لشکر فروری اثر با طر افسس جالین در آورده و از میان دو هزار جوان تیر انداز و دو هزار سوار سینه باز تیغ گزار
 کردی بر میل پهلوان مخالف شکار و ملک تان تو از آن روز منس و دلیر بیگل و نیز بر میل و نیز بر کیند و تکی
 هر کین از ایشان از یومی از ماطف و رحمت بر خفت و لیسر کوفی و سر وادی برادر یکا تر عطف بر کیند و رحمت و کیند و رحمت
 که در کیند سینی مخالف قبول نموده خیمه و سپهره و طلب اندک کیند و کیند دست و کیند کیند کیند کیند کیند
 سرعت بر زاد و بیامده یکی از طلبان آنکه بود در کیند انصاف داشته باشد زود دستور و بیار بر سر با طر افسس و انصار کیند
 در عین نایب که بر خنری بخت بلند از خنری ملک سر و دیات روز از خون با ییاد بر آید او در روز و نایب کیند کیند کیند

و شش ماهی که در آن وقت فرموده ساینده که از نادانی و تبه کاری کردن از پیغام پیچیده سر برنجت در دیده بصر گشت چو ^ح معاد سیم روز دهم
 در وقت پیش از شب یازدهم سپاه ترا از تیر و مذکار قزو ابرگشت مختصر یک بلاری کلام آنکه شنید اترام در
 سخن میزبانان در وقت نود و پنجاه خوب رسید و یکد و فرسنگی هم خرم سر پرده اجال و یکین نیرامون بطورین کشیده
 بر است ^ح در میان دست از اجال که این دولت دستور بزرگ نخت زده بود از مشاهد چهره اقبال و تیر میان هوا ب و خاور
 و پی بمرمانه بکواب دور کار سلسله حمت خویش از هم کینه در ساعت باش ناسازی و پی بجای پروا حتم راه آشتی مسدود گردانید
 و دستور داد سوار مکل و مسلح همه تنگ گش و تیر خنک بیز و یک شیر و لاج لیکت بجای و معاد مختصر یک کیل نمود آن شیر شده تور و خوار
 از مشاهد آن الطوار دانست که آتش میدان خراب است حال شیر آید اراطغانی پذیرد و سیلاب طبعان شبان پی طر مردان دلاور صفت ^ح انقطاع
 نیکو در با بکواب سپاه اشرا از رجوع تیغ آباد و سنان آتشبار نموده اعلام محاربت و جهاد است با فرشت ننگ خدنگ از کنگاه
 دهان کشوده شیوه خونخواری ظاهر ساخت و اردوهای سنان دندان نبر آید و پوده طریق جاکاری نمودار گردانید ^ح رتوان گشت روی
 زمین پر کار ز پیکان دل چشم کویان کفار سنا ز اول زنده دندان شده بر امیند نگرک خندان شده ز بس سخن که هر جای پاشیده
 زمین سپو روی خراشیده شد بعدار گش و کوشش فراوان از خند تیغ ننگان مختصر توان چهره فتح و فیروزی خندان گشت
 و کرد و اوبار بدخ ارباب طلت مرث نشسته بر نیت رانمیت شمرده اکثر اسب و فیل ایشان بدست مختصر یک در آمده سپاهیان
 طغریاه از غنای پیش از پیش صاحب سامان شدند میان اقبال بر خراج استیصال خبر این فتح که فی الحقیقه و بیاید قومات بود بعضی ب
 خرد و بارگاه رسانیده بنوای ایگلام متکلم شد قطعه اینرا تب که دیده جزوی است کار کفی مقدمه است باش تابع دولت
 کین منور از تلخ حراست روز دیگر که شش تا افاد از کین گاه افق علم بر فراشت تیغ روی رو سپاه مندی را بر بیدارت رایات شمر
 یاست صبح و غنای از ان موقف بیزیت محاربه دستور بخت نموده بعد از حصول مقصد زمین مختصر یک و میره بیدر بیکت بیری
 و مقدمه میرزا بجا بیکت قی مقرر گشته سلطان فیروزی نشان با نومی از دلاوران حضور و صف سنگمان دلاور در طلب جای گرفته اراطغان
 دستور میار بخت و لغزونی خیل چشم مغرور کرده جیره و جوشن و سایر آلات حرب بر سپاه تقیم نموده فیلهای مت را با بجا باز داشت
 و در اجابای توبت و غنک و بان هنرین پیش از بجا خنک که دستور و این مهند صفوا ار است طالبان نام بیکت از دو جانب آتش
 کشش میفرودند از تیر جان که زهر بیا بوش صاعده نشانه سوشس خرم ماه را سوخته جرم فلک ملکرا خند بیت و خیل از دوسو در ^ح

تاریخ فرشته

و در بای استنس کوشش نمود چوشت اردو سو شکر آستانه جهانی پر فراخش برخواست جانندیت کهین به فرقه عتد گنجان سوزنده
 انداختند میرا جاکه چون پیش از چند بود پیشتر از دیگران برق دار و صاحبه که در برابر اعدا زده غرضن جیاست ~~بیایدی که~~ ~~بایدی که~~ ~~بایدی که~~ ~~بایدی که~~
 مختصر نیک و جید بک از جو افکار و براتقار اسپان ماری شد بر اینجه بر دشمنان ملامت کرد ~~بایدی که~~ ~~بایدی که~~ ~~بایدی که~~ ~~بایدی که~~
 بیت چنان دم او تهمید آن سپاه که از درد شندی گیتی سیله رن بس قلم روی زمین سخن گفت کف اندکان ~~بایدی که~~ ~~بایدی که~~ ~~بایدی که~~ ~~بایدی که~~
 حاقبت انا میسر میسر تا ابتدای ز دانی و نیز وی دولت تا بهره سلیمان دستور دیار و در مرکز گشته و سپاس دهیم سگته راه کریز
 پیش گرفته و فیلان که سپیکرد معرکه گذار گشت که از ملک از وجود منافع عدل میزدند بقیه خداداد خدمت شناسان و بیست قار
 بدخوارا چو بر دشمنان شاه شکار شاد از خرقی کار و چون کار بس که خداری بر خاک شود که پیروزی از دورد پکت بهد مختصر نیک
 که رنخم تیر بر پیشانی جیاست داشت با اتفاق امر اول کان دولت را نوزده مراسم تنهت بجا آورد و توفیق جواهر و از تفرق بیاویش کرد
 و لوارتم خدمتگاری بجای آورده دعا و شاخه قدیم رسانید اعلی حضرت عدالت پناه برادر کامکار و اسر چشم بوسیده در آنوش که رفت
 مبارک زخم اورا مرمسم نهاده بتداوی مشغول گشت لیکت آنها سو دمنند بخدا بر طبق کلام معجز نشان *ان انا لاه اجرام لای شانه*
ساعة و لا یتقدیون بعد از تده شبانور شربت شهادت چشید عالم تبع فرمید مختصر نیک بروانی برادر ایانی و صف حادثه است
 و برومی چاک کردنت برادر رضاعی و صف عادل شاه با شنید از دم بساوه آمده بود قهقهه کوماه شعر با راجع از لازم غزا دام تنگب و صبر نموده و سایه
 توجه اشغال دنیوی انداخته طعنا و کلمه که دسافر و دیگر و سایر مالک و تصور دنیای دیگر تسخیر صادر و بدرم مستند سپرده خود بد
 و سعادت جانب پیاده *و خطا اقلنا هلاکنا و ایاات القور* مرحمت فرمود چون آن بلده از ناکت مردم انخل رستان جهانبانی
 رشک مشک از فز و غیرت عنبر تر کردید حافظ پادشاه *متفق اوال ایمان دولت ابدی الاتصال* کردند چنانچه نیز بهما گیتی *چند*
 که در آن معرکه مردودات مردانه بطور در ساینده بودند بزمی رعایت و مرحمت اختصاص بخشیده پایه قدر ایشان را بیغ ترک و سینه
 این مع استقلال یوسف عادل شاه در بر اعلی رسید ما چنانچه از سالهای نذر مرکز حاضر حاضر شین *بند* بطور در ساینده نمی دستنه شان و سینه
 مجلس عظیم ترتیب داده و میرزا جاکه رفتی و جید بک و غیره را که از امرای شیعه ذمب بودند و سید احمد صدیقی و دیگر علم را که همان در
 داشتند حاضر ساختند و یکدیگر خضر علی بن سید اولیه التهام مراد عالم رویا مرده سلطنت ساینده فرمود که هرگاه سلطنت ملک سینه
 باید که پوسته سادست و همان اهل بیت رسول آغا از آن را مستند و مکررم داری *لا اواره* در تقویت منصب انسانی عشر طهرم *تخلوه*

و

هشت خود بخاری با هم که حکم ملک نجر تعالی و عدتس این دولت کرامت فرمایند مذنب شیعه رواج داد و روز ششم^{۱۹} شوال صوم روزه دوم
 مبارک باد نسبت به این تینا شیعه و تسلیم نترن کرد انم و همچنین وقتی که تراج و بهادر کیلانی از دو طرف آشوب و فوفا در
 ملک اناخته تمکین کرد دست برود و لها اثر و فا کردن تعدد دانسته مجد و ابا و اقف انصاری عهدت که بعد غنمت
 محات در تراج شیعه برشم کردن در این باب چه میگوید یعنی کفتم مبارکت بسم الله و برخی شرایط خرم و اقیاط عمری داشته
 مروض داشتند که بنای سلطنت بازگی وقوع یافته و شاه محمود شاه جینی که وارث ملکست هنوز در میاست و ملک احمد نظام الملک
 وقع آتة عماد الملک و امیر بریدنیان پاک اتفاقا اند و اکثر سران سپاه این سرکار حقی نمب اند ما با فتنه حادث کرد که دست تراش
 از او من آن کوتاه باشد یوسف عادل شاه نیز بحسب تامل فرود رفت برگاه من بعد و فاکم خدایتعالی ماحظ و عامی من خواهد بود قصار در بیان آن
 از ایران خبر رسید که شاه اسمعیل صفوی خلبه انما شی عشر علیه الصلو و آتسلام خوانده اند مذنب رار و اجداد یوسف عادل شاه از استی و اوج صحبت اثر
 پشتر ساجی کشته روز جمعه ماه دلمه سال مذکور در مسجد جامع طلع درکک میجا پور خود حاضر شده و لقب فان که از سادات عظیم الشان دینه بود بر
 شده تخت در او ان کلمه شهدان جلا ولی آتة افرو و بعد از ان خلبه نام نامی آتة شی عشر سلام آتة علیه الصلو و آتسلام الی یوم الیامه خوانده نا
 باقی صحابه را از خلبه بر آورد و او نخستین کسی است که در هندوستان خلبه آتة شی عشر علیه الصلو و آتسلام خواند و مذنب شیعه رار و اجداد ابا و اجداد
 این حال انعامت ضبط و پیشیاری جهال شیعه را اندازد و یاری آن بود که نسبت صحابه کرام حضرت خیر الانام بلطف حضرت صاحبزاده بزرگوار
 جاری سازند عیاد ابا آتة و مساواته از ان سبب نصب از میان سنیان و شیعیان تجلی زابل گشته و علمای مذنب جعفری و فضلی حصر
 در شافعی چون شیر و شکر با هم آمیخته با مباحث و مناظرت در نور دیدند و بر مضمون این بیت عمل نمودند طیت کر آن جتر و در این تهر پرا
 چو طلع مانده بر در تاج و در مساجد و معابد هر یک بطرز و این خود عبادت معبود خود کرده زبان بر فضیلت مذنب خود نیکشوند و اکابر دین
 و مشایخین اهل قین و عابین سباده نشین از مشاهده این ظلم و اظلم انکشت تعجب در میان گرفته این معنی را عمل بر اچار خسرو حداد
 میفرمودند و مسود این موافق نوری در اور حالت تکرر حکایتی که در این مقام مناسب بود یاد آمده ثبت نمود کونید مولانا نایب کمال که مرثا
 و میخ و حکیم شمس و سراد معر که گران هارس بود در مناقب خاندان طینین تصایر عرا آورده اشعار و در آن مشهور است در نصب تشبیل
 انبای جنس خود نیست اعتدال راه جهاب رعایت میکند و در شیراز در میدان سعادت وقت مهر بسیار ای کفزه بست حکایتی و مناسب خوانی
 مشول میشد و تراکیب ادویه میفرخت و در کتاب با مناسب نامه احکام غنی میگفت مردم فارس با و ارادت صادق میدنستند و در سبب

رعایت خاطرش نمودند روزی ابراهیم سلطان مولانا را طلبید پرسید که از مذنب کدام بهتر است گفت ای سلطان پادشاه درون
خانه نشسته است و اینجا چند دره دراز بر در که درانی سلطان را منی و حبس کن که قابلیت خدمت سلطان حاصل کنی پس در آن باب سخن بگویند
سلطان بار دیگر پرسید که از متابعتان هر مذنب در هر قوم کدام فاضلتر است گفت صالح هر قوم و هر مذنب سلطان را این سخن خوش آمد و مولانا را
بندم و اکرام لایق فرمود چنانکه حضرت شیخ فرید الدین عطار نصیحت که هر بار در دنیا میفرماید قدس سره غمومی الای در تصب جانست رفته
کنا ه خلق در دیوانت رفته ولی از باطنی بریزق و پرگر گرفتار علی شستی و بوبگر کبکی این بکت بود زود تو مقبول کنی آن بکت بود از کار مغزول
کراین بهتر دران بهتر ترا چه حلقه مانده بر در تو را چه همه عمر اندین محنت نشستی ندانم تا خدا را یکی پرستی یقین دانم که فردا پیش حلقه
یکی گردند بمقادوسته فرقه چکوم حلازشت ارکونید چه نیکو بگری جویای اویند آتین سخن کافر از بون کن ضولی از دماغ من برو کن دلارا
بجو مشول کردن تصب جوی را مغزول کردن کونید چون یوسف حاد شاه خله انده محسوسین سلام آتیه طیبیم الی یوم القیمه خواند و بعد شبع
روح داد بسیاری از امر مقتضای الناس علی دین ملوکهم مذنب شیعه اختیار نمودند و بعضی که سنیان پاک بودند میان محمد
التحاطب بعین الملک و دلا در خان جشی و محمدغان سنیانی اظهار کردند و نفرت کرده نزدیک بود که آتش فتنه زبانه کشد یوسف حاد
برفق و طامیت مضمون لکم دینکم ولیچه دین خاطر نشان نوده وضع فتنه کرد چون در کثرت خلع و حشم میان محمدالتحاطب بین الملک متوجه بود
در ادایل سنی و تسامیه او را از سپهسالاری مغزول ساخت بجا که تحریم او را که از بابت جهاد کیلانی بود تغییر کرده در عوض بکنه بگری و تلکوان
داده امیران خفی مذنب را مخبر گردانید که در اطلاع خود بطریق خویش بکنت ناز میگذراند کسی برای اظهار شعار مذنب اهل سنت مزاحم
اجتماع نشود اما با وجود چنین ابعاء و اعیان انحراف لازم حرم و بهوشیاری سرعیداشته مینمان بر بر امری و مختیری و منصب داری گام
تا احوال ایشان واقف بوده شهر و قطیف امور بعضی میرسانده باشند و دران اوان ملک احمد نظام الملک بگری و امیر برید که در مذنب تسنن
کمال تصب داشتند بر سر این محاط از یوسف حاد شاه ریخته هر دو با اتفاق برو لایت او شکر کشیدند و سخت امیر برید پر کنه کجونی و بعضی
دیگر از قبایع و پرکنت بابت دستور دینار را مقرر شد و ملک احمد نظام الملک بگری کسان به میجا پور فرستاده قلعه ملک
که حصار گرفته از هم ریخته داشت و قبل از ان در تصرف دستور دینار بطلب نمود یوسف حاد شاه با وجود آنکه از بعضی سران سپاه
مطمن نبود ملک را بنحان درشت پنجم کرد و بوالی کجونی رفته انطرف را کجا یعنی ضبط نمود و شاه محمود شاه جینی به تعلیم امیر برید کسان
نزد حکام انطرف فرستاده از طلب الملک بهمانی و فتح آتیه عماد الملک و خداوند خان جشی و ملک احمد نظام الملک بگری مدعا

یوسف عادل شاه

۲۰
مقاله سیم در خصوص
عادل شاه

لقد اذنعان حبشی وقع لفتح عماد الملک چنان از یکدیگر بریم و همراست داشتند و میادند و استند و قلب الملک حمدانی گریه در باطن و غم شبیه
در واقع آن پست از خدا میخواست اما بنا بر اقتضای وقت و تکلیف امرای ملکت میدکنت متوجه درگاه شاهی گردید ملک احمد نظام الملک بحری
بیزباتفاق خواجه جهان دکنی حاکم پنجه و دین خان حاکم طهمه سولا پور باده و وارده نیز سوار و توپخانه بسیار روانه احمد آباد رسیدند و سلطان محمود شاه همی
نیز با لشکر ملکت به همراهی امیر برادر الملک محنت کرده در و در وی شکر احمد کز فرود آمده در حضورت چون جمعیت حلیم هر رسید یوسف عادل شاه
حبت داخلید و دید سپه خود شمراده اسمعیل را که پنج ساله بود همراه کاکان دکنی و دیگر امرای متهم مع قیل و عزان و اعمال و افعال بجای آوردند و در میان
و قهر الملکت ترک با ضبط اسبابا ذکر تعیین فرموده خود با اتفاق عین الملکت کنعانی و شش هزار سوار جزا متوجه برکنه بپیر شده در سوقن و بستن
شرح نموده ملک احمد نظام الملک بحری ولایت و در از مرض تلف دید شاه را با جمیع لشکر همراه گرفت و کوچ بر کوچ بدینال یوسف عادل شاه پادشاه
یوسف عادل شاه به تنگ آمد اول بولایت دولاباد رفت و سوخته و خرابت کرده از آنجا بولایت برار شافت و فتح الله عماد الملکت از تعاقب
حضرت ایضاً گفت شاه و ملک احمد خفی مذمت آمدن با بانه ساخته میخیزند مرا مستاصل سازند در وقت مرا مع طاقت معاومت شاه
صلاح در آن می بینم که اگر کرده خود پشیمان شده از منصب معاضد احترام و اجتناب نمائی و بحسب ظاهر از من بچیده به برنا پور روی ما مرخص شده
باتفاق قطب الملکت حمدانی اصلاح این ساله نامیم یوسف عادل شاه را رای مایب فتح الله عماد الملکت پسندانده پروانه به چاپور فرستاد که خطاب
موقوف داشت خلیه چار بار بخواند و بعنوان بخش از فتح الله عماد الملکت جدا شده به برنا پور رفت و فتح الله عماد الملکت یکی از نویشان خود را
نزد ملک احمد نظام الملکت بحری فرستاده پیغام نمود که امیر برید و عیبه دارد که یوسف عادل شاه را از میان بر گرفته ولایت چاپور را خود تصرف شود مگر
که چشمت فرسخ زمین را مالکت است در پناه و خزانچه بکار میگذرد که میچس آن برنی تواند آمد اگر شل چاپور ولایتی نصیب او کرد ما را اولاد ما را
در دکن تکی مکن نخواهد بود و ما مردم سپاهی ما بزمب و ملت دیگران چکار است فردای قیامت هر کس که قمار اعمال خویش خواهد شد با وجود آن
یوسف عادل شاه نزد من از منصب باطل رخصه استغفار نموده و کس بجای آورد فرستاده من شعار ایشان فرموده است صلاح در آن می بینم که
لشکر کشیدن و مدد یکدیگر نمودن تعلیم شاه نمایند و بر کلام من گوشین شتابند ملک احمد نظام الملکت بحری و قطب الملکت حمدانی بصوابیدیع
عماد الملکت که ریش سفید انجمن بودیم شب کوچ کرده راه مالکت خود میزد و چون صبح دید شاه و امیر برید از شجره زماه بسیار میران
مانند پیش فتح الله عماد الملکت کس فرستاده برای تسبیح چاپور طلب معاومت نمودند و او ایشانرا چند روز طبیعت و لعل نگاهداشته مخفی
یوسف عادل شاه پیغام داد که وقت معاومت است و یوسف عادل شاه خود را عبرت هر چه نزد فتح الله عماد الملکت رسانید پس هر دو روز

تاریخ درشته

مقاله سیم روم دوم
۸۵۴

و چهار است. توجه حرم شاه و امیر پیکر کشند و ایشان مضطرب گشته و احتمال انتقال بجای گذاشته و قطع نظر از اقبال کرده راه تختگاه احمد آباد
 پیوند و یوسف عا در شاه بعد از عارت اردوی شاه فتح الله عماد الملک را وداع کرده به چچاورد آمدند و باز پنج سابق خطایشی عشره خوانده در توفیت و روح
 انزبیب کوشید و عین الملک کنعانی و کمان دینی و فخر الملک ترک را کبوز کوه الطاف نواته پایه زور و جانی شایسته ساخت و بتعمیل
 تمام سید احمد بروی در با تفت و تبرکات و عیاضه مشربرتین و مبارکباد و مینی بر اخص و خلبه خواندن انشی عشره روانه درگاه شاه اسمعیل صفوی گردانید
 و بعد از و داد و معموری ملک پر و اتمه و دیگر هیچ جانب سوار شد مگر دو مرتبه بجبار لشکار حیل و سینه کاد بجالی اندا پور رفت و دو سه ماه اوقات خدمت
 صید و شکار نموده داد عیش و نشاط داده در زمان حافظ حقیقی جلوه چچاورد معاودت فرمود و بار دیگر بجانب بندر کوه منضت نموده لوازم غذا بجا آورد
 و میان این سخن آنکه در امر سنه خمس عشر و شصت و نه کفار نصاری به بندر کوه خیر و کیفیت ما اتفق رسیده چون عالم انجار غافل یا عقد بعلت در آمد
 بسیاری از مسلمانان را اقبل رسانیدند و این خبر بیهوش حاد شاه رسیده باد و سه جزا کس از خاصه خود کینی و غویب این چچاورد المغار فرموده صبح روز
 غافل بقلعه کوه رسیده بسیاری از غیبی با راکم حاطت در واره طعه می نمودند تعالی آورده داخل طعه شده و نصاری که در کمال غلبت بود زیدار شده یک
 که فرصت یافته در کشتیها نشسته که میخند و بر کراجل رسیده بود به تیغ خاریان اسلام بکشتی با روی کمال تصرف مسلمانان در آمد شاه حدالت پنا
 قلعه را بر دم محمد سپرده بکر کرد دست رجوع نموده بعد از آنکه نیت سال و دو ماه با استقلال سلطت کرده روز کار بجام دل گذرانید و بود بر
 چچاورد موضع الفیه که قرار گشته در سنه شصت و عشر و شصت و نه ازین زندان فانی بریاض جاودانی نقل فرمود و بخش او را حسب الویسه ما بین سلطانی
 بقصبه یکی برده در جنب قبر شیخ جلال لشکر و به شیخ چچا که با وی ارادت صادق داشت مدفون گردانیدند و در وقت عمر و همکار و رخ سال
 وَالْبَقَاءُ لِلْإِنْسَانِ الْعَبْدِ ایزن مصراع تاریخ فوت او معلوم میگردد تاریخ بکفانمانده شصت و شصت و دو تاریخ نظام الدین احمد الحنفی مسطور است
 که در اندامی زنت و نعیای دست قضا ساجلیا شش در روز دیده ظاهر است که این روایت را صحت نیت و سخن اول اقوی است
 وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَ نَسَبُ شَيْخِ جَلَالِ الدِّينِ المَدْعُومِ شَيْخِ چچا به امام زین العابدین علیه السلام برین پنج است جلال بن جهان بن خنجر بن محمد بن احمد
 یکی بن زید بن حسین بن سراج الدین بن شرف الدین بن زید ابوالحسن بن عبدالنور بن محمد بن عمر بن یکی بن حسین بن زید ابوالحسن بن علی بن حسین
 اصغر بن زین العابدین علیه السلام و شیخ چچا شیعه مذهب بود و باران یوسف حاد شاه را با محبت و الفت به رسیده لوازم بیرونی و میدی پیر
 بود در یوفت اولاد شیخ چچا در مملکت دکن بسیار دلیک بعضی شیعه مذهب اند و بعضی حنفی مذهب و الله تبارک و تعالی
 إِلَيْهِ الْمَبَدُّ وَالْعَوْدُ در بده احمد که دار الخلافه نظام شامیه بود مجموعه بخط شاه طاهر جل العفزان بنظر تاجا کسار میقدار در آمد در انجا نوشت بود که در

یوسف عادلشاه

۲۳

تعالیه ستم روضه دوم

ز مایه از تو هم التهاب اش غضب شایب جلای وطن نموده از راه دریای پی رنهار بندر کوه رسیدم با سید احمد مروی که مرد کن سال بود و عمر عزیز
در مملکت دکن در خدمت یوسف عادلشاه و اسمعیل عادلشاه مقرر کرده بود ملاقات کردم مروی بود خوش محاورت و خوش منظره و از فن
علوم صاحب وقوف و در نو کار آن دو پادشاه عالیجاه بمصب صدارت معزز و مکرّم بوده و من تاوفیک در بدر کوه بودم. نقل و حکایات کین و لطیف
کین رنگ کلفت و اندوه از آینه ضمیری نود و شیدم که میگفت که یوسف عادلشاه تجربه روزگار بسیار داشت و سخاوت و علم موصوف بوده. سخا
و عدالت و انواع حسانت معروف خط سلیق تا خوب نوشتی و در علم عروض و قافیه و قوافی تلم داشتی و در علم موسیقی سرآمد روزگار بود و طنبور و عود و تنبک
نواختی و ابل فن را عوار و اکرام فرمودی و در سواره و مجلس او مقررده خواننده شیدی و کامی خود نیز شعر کفّی و خنجر و امیر و طرب را با عظمت امور ستای
و مملکت ستانی جمع داشت و نظار احوال مملکت غافل نبود. پست در کان دولت را بعد از و داد و امانت و دیانت ستایش میکرد و ایشا را
بدان صفات میباید و خواهش بیشتر شده از نسایم اخلاق آنها را در استان مملکت صفا و طراوت تمام پذیرد و بصورت و سطوت و محکم قوی از انبیا روزگار
ممتاز و مستثنی بود و حسن و جمال مرتبه داشت که در او ان پیری و ریش سفیدی چه تفتیح و خنجر کتی آرای او مردم از احصای او کن به چا پور آمده روزگار
سوار چند سرباه اوی استناد و در نظاره او و اولاد و حیران مانده بزبان حال میگفتند قطعه ای زمین کاروان نهد و پیر پیر بدست و دوستی صمیمی آینه
در کوی تاز بجوم نظار کین نه جای ستادن است و نونی راه گیر و در زمان جهایگیری استمالت نامها فرستاده از ایران و نوران و عیال
و مردم مردم فاضل و مینرند و جوانان شجاع و کاروان تر و خود میخواهند و چندان رعاست ایشان میکرد که راضی و شاکر در ظل حایقین زندگانی
هی کردند الغرض قلعه ارک میجا پور که اول از خاکت بود شکسته از کج و سنگ مساحت و هم در مجبوره مسطوره نوشته بخط شاه طاهر دیده شد که یوسف
عادلشاه را چون در ایام کتی ستانی گذر به جوانی پر کینه اندا پور افتاد استماع نمود که مکت را در مپیه و برادرش که از امرای شاه محمود شاه سنجی
نودند با گروهی از رعایا از ایتب لشکر بظان کورستان پناه برده اند بنا بر آن دو هزار سوار و پنجاه پیاده حسب حکم شاه متوجه انجاعت شدند و چون ایشان
بقدم اطاعت و اقیام پیش نیامند پیران دست استسقا و استیلا در آن کرده اسباب و اموال آنها را تجارت بزد و عیال و اطفال و ذکور
و انات را به اسیری گرفته آتش فیر و غضب در مسکن ایشان بر افروختند از آنجا خواهر مکت را در مپیه که بغایت زیرت و عاقله بود و صورتش
نهایت خوب و حسنی بغایت مرغوب داشت در سلک اسیران منتظم گشت و یوسف عادلشاه آن جمیل را که سبب شازده ساله بود
در بستان خود جاداده به اسلام دوش نمود و مسامت پوینی خانون کرد اینده بر پنج شهرت عرابه عقد نکاح خویش را آورد و ابوالعطللا
آن یوسف خورشید بقار از آن حمدره مسطوره که در اینجای سر پرده سعادت و مریم حرم عصمت بود چهار فرزند سعادت مندرگراست فرمود

یکت پسر که شمرزوه اسمعیل باشد و سه دختر یکی میرم سلطان منگوبه برهان لطف شاه دوم صدیج سلطان زوجه شیخ طاهر الدین عماد الملک دیکری
پی پی سی که در جبال کجک اولاد شاه محمود شاه بهمنی انتظام داشت و این اشعار از دست غزل تابار غم عشق کشد فاندما کله اشکده هر طرف
از مرصعها با آنکه بجان تو کزیم بخیل پیش در کان بر چه کردی کلایا تجاله طلب آمد و بر باره عشقت رفیقم شدادی راه آید ما مسئله فقه ندانیم چه پوی
آسان شده از عشق تبار مستلما غزل کردار سیسی بددول ناتوان من کی میبرد بکن کسان رشک جانمن در دول خود از کج کار شکست
ظاهر که میکند بود و نهان من با آنکه صد هم بچا از موده یگی شیده ز پی امتحان من ای کل رسیده است بکوش تو قصام بلبل کوزد وقت سحر
داستان من کو یا که طبلان چمن نقل کرده اند حرفی زینوفانی کل از زبان من یوسف بزاری دل من کوشش کن کرد کو بخت اگر کوش
کند کجک دان من ایضا مرزباده جامی فراغ یعنی چه بسو بودم خم ایام یعنی چه رباعی دوشیزه براستان یار از سرود می یام
سرود و دست و رخ زرد بر طبق در دست زدم گفت چرا بیوده بود کوفتن آهین سرود و له ای آمده دیدن خست وقت صبح آثار
بزار کوه اسباب فوج اوار کونی از خستی تا بد ران روست که رویت شده آینه روح ایضا اکس که علم به سیکت نامی آوا
در مزرع دیر ختم نیکونی کاشت نیکو نامان زنده جاوید اند مردا که برود نام نیکو نگذاشت ایام سلطنت یوسف عادل شاه بیست
و دو ماه بود گفتار اندر سلطنت اسمعیل شاه بن یوسف عادل شاه چون ستکای جا و جلال از قمر شوکت یوسف عادل شاه
کفارند سلطنت اسمعیل شاه

خالی کشت در ساعتی که سعود فلک بعبادت آن توسل حتی و طالعی که در زمان ثبات و قرار از استعانه نمودی تاج شاهی از فرق فرقه بیا
نور بخش مهر و ماه ابوالفتح اسمعیل عادل شاه شرف منزلت یاقه پایتخت از زمین مقدم عرش فرسایش سرفراخت باوج سموت
برافراشت و ایوان سلطنت کجک خلافت با انواع علی جلال اراست از وجود فاضل محمود شش ارایش لاکلام بیت باین درسا
فریدون و جم با یوان شاهنشاهی زده علم برآمد سرور دران بر سیر که بر آسمان آفتاب میر برسم کیان تاج و تخت می برار است
با کجک شاهنشاهی و بنا بر آنکه اسمعیل عادل شاه از مبادی صبی که بنور مجاری طبع ترقی نغمه بود و مسند خلافت را بوجود شریف زین و زینت داد و در
من به مات سلطنت نتوانست پروا خت اختیار امور و رعایت جمهور برای کاخان دکنی سرسرویت منحوس گشته ز نام حل و عقد سلطنت
بعضه اقتدار شش در آمد و کاخان از امرای کبار سلطان محمود یعنی بود یوسف عادل شاه او را بعد و پیمان و مواسا و دلاسا پیش خود آورده و منصب
سرسرویت سرافراز کرد و در جنگ تراج چون خلعت شجاعت و مردانگی بطور رسانید از امیران بزرگ شده غنیمت وی بیشتر گشت
و عاقان عفران پناه درین مرض الموت امر و کالت نیز اضا و منصب سابق او گردانیده بدریا جان و فخر الملک و میرزا جها گنج

تاریخ مرسته

مخالف رسم روضه دوم

و چیدریک و دیگر امر او را باب موافقت و مصلحت او بمبالغه تمام وصیت فرموده از انبب امرای مذکور بعد از فوت آنحضرت او را بر دست
 داشته و جهات ملکی و مالی باور جمع کرده مطلق العنان ساختند کماکان در بدو احوال افعال و اعمال میکند پیش گرفته خلبه خلفه را شدند
 رضی الله عنه خواند شعاریه شیعیه را بر طرف ساخت و در جذب قلوب خاص و عام و تعظیم و تکریم امرای صاحب اجتهاد تقصیر کرده
 با دو دو مان نظامیه و عمارت شاهیه و قطبشاهیه و برید شاهیه طریق مدارا و موااسا سپرده با اتفاق امر آنجا که شرط مردم قائل و داناست در نظام امور
 پادشاهی خود را معاف نداشت و با فرنگان که بعد از مراجعت یوسف عادلشاه قلعه کوه را محاصره کرده و تنها در را بقصد فرار و ان
 از خود ساخته در اوایل جلوس اسمعیل عادلشاه مفرج گردانیده بود نیز صلح کرد با این شرط که باصل قلعه اکتفا کرده مزاحم قرایا و قصبات نمود
 شوند از آن تاریخ تا زمان تخریب این سطور آن قلعه در تصرف نصاری است و بعد و شرط وفا کرده بخواهی سلطنت عادلشاهیه مزاحمت و تخریب
 نیرسانند و کماکان بعد از اطمینان از حکام اطراف و صلح با عیویان بفرار بال با مورتکالت پرداخته چون در سال دیگر دریاخان و قمرالملک خان
 تن از ارواح پروا نهند اقطاع ایشان بفرزندان و قرابان خود تفویض نموده برای هر یکی در ری و در کاهی پیدا کرد از اقطاع میرزاها کبیر و چیدریک
 نیز چند پرکنه کشیده با عنوان و اضمار خویش رجوع نموده برگزیده میشد با بجای متهم مسیگردید جا که ایشان را نیز بنویان خود میداد
 ذرا اندک فرضی مکت و وقت بهم رسانید به کاکت پذیر نقش فرمازوانی بر صفه خاطر کشیده مرغ جیانش در آشیان دماغ
 بیضه سروری و کرد نغزانی نهاد و زانغ سیخ تاروش در بویای شاهی طیران نمودن گرفت تمامی انا نه دولت بزرگال و پروا رود
 آمدت این روش امرای درگاه شاهان دکن یکو میدانستند چه که در آن سنوات اخیر کت بر حکام عظام دکن مبارکت نموده نگران به
 خداوندان مناسط می گشتند و آینه است تمام فرمازوانی بدست می آوردند چنانچه نخستین از آنها کسی که این عمل پیش گرفت
 تراج بود که به پسر سیوری را به جیبا کراستیا پیدا کرده چون تجر بلوغ رسید او را بر بزرگالک ساخته برادر کو چکش را دست افزار دولت خود
 گردانید و بعد از آن تمام یوسف عادلشاه او را نیز از میان برداشته و اکثر امرار اطمینان خویش گردانیده روز کار بجام دل گذرانید
 و همچنین چاکر کدشت قاسم برید ترک و دیگر گسان سلطان محمود شاه بهمنی را کشته بتدریج و مرور خلبه و متکلیف و او به نام خود گردید پس از آنجا
 که ایمنی با کماکان دینی سر بر نوبت خود بخش خویش دیده تعلیم یافته بود و قتی که سباب شوکت و حشمت او مرتب گشت با میر قاسم برید ترک
 متهم گشت و بعد استمان شده پیغام داد که این دوست شما را استعدا شاهی بوجهی روی نموده است اکنون که در احمد کز طفل خود
 بر تخت نشسته و قتل عادلشاه و الی برابر مقتضای جوانی همیشه و طرب مشغولت باید که ایمنی را امانت نموده در سلک حکام دکن منظم